

واکاوی مفهوم «بغی» و «باغی» و مصداق‌شناسی «خروج بر امام عادل» و چگونگی رفتار نظام اسلامی با باغیان

علی اکبر کلانتری*

چکیده

بغی عبارت است از خروج و جبهه‌گیری گروهی از مسلمانان مقابل امام عادل و قیام براندازانه ضد او. براساس ادله و قرائن، ضرورت جهاد و مقابله با باغیان و خروج‌کنندگان بر «امام عادل» شامل خروج‌کنندگان بر ولی فقیه نیز می‌شود و این عنوان، اختصاص به امام علیه السلام ندارد. البته لازم است، پیش از هرگونه اقدام قهرآمیز ضد این گروه، آنان را ارشاد و راهنمایی کرد و به شبهه‌های احتمالی آنان پاسخ داد. باغیان، محکوم به کفر نیستند و در صورت صلاحدید حاکم اسلامی، اموال آنان، مصادره نمی‌شود. چنانچه خروج‌کنندگان بر پیشوای عادل، جدای از تشکیلات حاکمیت اسلامی، دارای سازمان و قدرت و شوکت باشند، به‌منزله بغاة شناخته می‌شوند، درغیراین‌صورت، از مصادیق محاربان خواهند بود و احکام ویژه این گروه بر آنان مترتب می‌گردد.

واژگان کلیدی

بغی، باغیان، خروج، امام عادل، سیره امام علی علیه السلام، ولی فقیه.

*akalantari@rosi.shirazy.ac.ir

تاریخ تألیف: ۸۹/۱۲/۱۴

*. استادیار گروه الهیات و معارف اسلامی دانشگاه شیراز.

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۰/۲۹

طرح مسئله

از مباحث مهم کلامی که ارتباط وثیق آن با موضوع جهاد، سبب شده است، به جای آنکه مورد توجه متکلمان قرار گیرد، کلاً من توجه فقیهان واقع شده مبحث «بغی» و «خروج بر امام عادل» و چگونگی برخورد حاکم اسلامی با باغیان است. این مبحث، همانند مبحث «کفر» و «ارتداد»، هرچند دارای صبغه و ملهیت کلامی است، طرح آن در فقه و کثرت و تنوع مسأله آن در این دلیش، سبب شده است متکلمان، خود را از طرح و بررسی مباحث مرتبط با آن، بی نیاز بینند و از آن، بحث چندی به میان نیاورد.

ضرورت پرداختن به این موضوع در عصر حاضر، بدان جهت است که سمت و سوی مستقیم نصوص و روایات رسیده و نیز برخی عبارتهای دشمنان اسلامی، خروج بر امام معصوم (ع) و عملاً مرتبط با گروههایی است که به مخلفت با حاکمیت امام علی (ع) برخاسته و به علت عدم حاکمیت سیاسی فقیهان جامع الشریط، در طول تاریخ، بحثی از «خروج بر ولی فقیه» به میان نیامده است. یکی از فقیهان پیشین، به صراحت می نویسد:

کل من خرج علی امام منصوص علی امامته وجب قتاله . (حلی، ۱۴۲۰: ۲ / ۲۳۰)
هر کس بر امامی که امامت او منصوص است، خروج نماید، جنگ با او واجب است.

یکی دیگر از ایشان، می نویسد:

کل من خرج علی المعصوم من الأئمه (ع) فهو باغ . (شهید ثانی، ۱۴۱۰: ۲ / ۴۰۷)
هر کسی بر امام معصوم (ع) خروج نماید، باغی است.

افزون بر این، مفاد پاره ای نصوص و مضمون بسیاری از عبارتهای فقیهان، آن است که باغیان و شورشیان بر حکومت امام معصوم (ع)، در زمره کافران شمرده می شود و حال بدیهی است که بدینا این تلقی، شامل خروج کنندگان بر ولی فقیه جامع الشریط نیز می شود؟ پرسشی که، تا آنجا که نگارنده می داند در هیچ یک از متون کلامی و فقهی به آن پاسخ داده نشده است. از سوی دیگر، برخلاف نصوص فراوانی که مأمول صریح آنها، جواز جنگیدن و مقابله با

خروج‌کنندگان بر امام عادل است، ظاهر عبارت «لَاتَقْتُلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدَی» (علم‌له‌بی، بی‌تا: ۹۴) از امام علی علیه السلام دلالت بر نهی از کشتن این گروه دارد.

همچنین براساس برداشت برخی فقیهان، سربازان امام علیه السلام می‌توانند بخشی از اموال باغیان را به غنیمت گیرند بنابراین می‌توان پرسید آیا اموال خروج‌کنندگان بر ولی فقیه نیز، مشمول همین حکم است؟

این مسئله و نیز چگونگی مقبله دولت اسلامی با همسران و فرزندان گروه‌یاد شده و تکلیف مردم در مواجهه با این دسته، از مسائل مهمی است که تاکنون طرح نشده و یا به‌خوبی تبیین نگردیده است و ضرورت پاسخگویی به آنها در این عصر که عصر حاکمیت تبلیغات و رسانه است و گاه، نه‌تنها قشرهای عادی، بلکه خواص نیز دچار شبهه و سردرگمی می‌شوند بیش از هر زمان، احساس می‌شود.

بحث درباره مفهوم بغی و تبیین ضابطه «باغی» پیش از هر چیز، ریشه در قرآن کریم دارد که می‌فرماید: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأْضَلُّوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ». (حجرات / ۹) به علت درگیری امام علی علیه السلام و برخورد منحصر به فرد آن حضرت با باغیان زمان خود، موسوم به «اکشین»، «مارقین» و «قاسطین»، می‌توان بیشترین مباحث این باب را لِه‌ام‌گرفته از سخن و سیره آن حضرت دلست.

این مقوله، درصداست بانگ‌های نو، به‌دلیل‌های یاد شده و احادیث دیگر و نیز بررسی کلمات و تعییرات فقیهان در این باب، به پرسش‌های فوق پاسخ دهد پیش از ورود در متن بحث، بیان دو نکته، یکی به‌منزله فرضیه و دیگری به‌منزله پیش‌فرض، سودمند است.

نکته نخست آنکه می‌توان کسی را که مقابل حاکمیت پیشوای معصوم علیه السلام قیام نماید و با اقدامات برآمده و تحرکات خشونت‌آمیز، به معارضة با وی برخیزد، از مصادیق قطعی «باغی» دلست و براساس ادله و قرآن، این عنوان بر قیام‌کنندگان ضد ولی فقیه جامع

لشرائط نیز صلق می‌کند

نکته دوم آنکه درباره حجیت روایات مرتبط با موضوع ولایت فقیه و چگونگی دلالت آنها و نیز دلالت برخی آیات در این زمینه، بحث‌های گسترده‌ای مطرح است که طرح و بررسی آنها، رسالت این مقاله نبوده، از ظرفیت آن بیرون است. آنچه این نوشتار بر آن تأکید می‌کند پذیرش حجیت و دلالت آنها، به صورت پیش فرض است.

بغی چیست و باغی کیست؟

گرچه واژه «بغی» را افزون بر «تعلمی و تجاوز»، به معنای برگشتن از حق، حسادت، کبر ورزی، من، قصد فساد نمودن، ظلم و ستم و دروغ‌گویی دسته‌بندی (بن‌منظور، ۱۴۱۶: ۱/۴۵۷ - ۴۵۵؛ طریحی، ۱۴۰۸: ۱/۲۲۶؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۲: ۴/۴۴۰) به نظر می‌رسد بازگشت همه این معنای، به معنای نخست است. زیرا هر یک از امور یادشده، بغضوی، تجاوز از حد است. چنانکه یکی از واژه‌شناسان نیز می‌نویسد: **اصل البغی مجاوزة الحد**. (بن‌ثیر، ۱۳۶۴: ۱/۴۳) اینکه به زن و کنیز زناکار «بغی» می‌گویند (طوسی، ۱۴۰۹: ۱۰/۴۶) به دلیل تجاوزکاری و خروج او از حدود و موازین شرع است.

راغب، بغی را بر دو قسم مذموم می‌داند: قسم نخست ملند اینکه شخص، از عدالت فراتر رفته، قلم به احسان نماید یا افزون بر واجبات، به مستحبات نیز عمل کند و قسم دوم از نظر وی، عبارت است از تجاوز از حق و روی آوردن به باطل. (راغب، ۱۴۱۲: ۱/۳۶) ظاهراً مقصود وی از این تقسیم، بر این نکته است که برخلاف تلقی برخی، واژه بغی، تنها به منزله صفت ذم به کار نمی‌رود، بلکه می‌تواند در مقام مدح نیز استعمال شود.

بهر حال، چنان‌که خواهیم دید مفهوم اصطلاحی بغی و باغی، تناسبی آشکار با معنای اصلی این واژه دارد، و با تتبع در عبارتهای فقها، با دو تعریف از «باغی» برمی‌خوریم. برخی نوشته‌اند:

المراد من الباغي في عرف الفقهاء المخالف
للامام العادل الخارج عن طاعته. (حلی، ۱۴۱۷: ۹/۳۱۹)

مقصود از باغی در عرف فقها، کسی است که با امام عادل، مخالفت ورزد و از اطاعت او خارج شود.

به همین مضمون است، سخن صاحب‌جواهر که در تعریف «بغی» می‌نویسد: «الخروج عن طاعة الامام العادل». (نجفی، ۱۳۶۳: ۲۱ / ۳۲۲) بر این اساس، باغیان کسانی هستند که در عرصه سیاسی و امور حکومتی، با خولست و فرمان پیشوای عادل مخالفت کرده، از اطاعت او بیرون روند.

بدیهی است، گستره این تعریف شامل همه کسانی می‌شود که تمرد و سرپیچی خود از فرامین و احکام حکومتی امام عادل را با تحرکات نظامی، شورش، قیام برپا ملزله، جبهه‌گیری آشکار، مخالفت مدی، خروج از حاکمیت و اموری مله‌دان نشان دهند.

این در حالی است که بیشتر فقها، برای باغی، مفهوم محدودتری در نظر گرفته‌اند اگرچه عبارتهای این دسته، یکسان نیست، همه آنان در اینکه باغی عبارت است از «کل من خرج علی امام عادل»، نظر مشترک دارند آنچه در پی می‌آید پاره‌ای از این عبارتهاست:

الباغي هو كل من خرج علی امام عادل و شق عصاه ، باغي . (طوسی، ۱۴۰۰: ۳۱۵)

هرکسی است که بر امام عادل خروج نماید و جمع او را پراکنده سازد.

من قاتل اماما عادلا فهو باغ . (طوسی، ۱۴۰۴: ۲۴۴)

هرکس با امام عادل، وارد جنگ شود، باغی است.

كل من خرج علی امام عادل و نکث بیعتیه و خالفه فی احکامه فهو باغ . (بن‌ادریس، ۱۴۱۱: ۱۵ / ۲)

هرکس بر امام عادل خروج کند و بیعت با او را بشکند و از احکام و فرامینش مخالفت نماید، باغی است.

من خرج علی امام عادل (محقق حلی، ۱۴۰۹: ۱ / ۲۵۶)

حلی، ۱۴۱۰: ۱ / ۳۵۱؛ شهید ثانی، ۱۴۱۶: ۳ / ۹۱

من خرج علی المعصوم من الائمة عليه السلام فهو باغ .

(شهید اول، ۱۴۱۱: ۷۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰: ۲ / ۴۰۷)

البأغی من أخرج علی الامام . (بن شهر آشوب، ۱۳۲۸: ۲ / ۷۷)

المقصود من البغاة هم الخارجون - من
المسلمین - علی الامام العادل . (نصاری، ۱۴۱۵: ۲ / ۱۶۴)

البغی فی عرف المتشرعة: الخروج علی الامام
العادل بالسيف و نحوه . (روحانی، ۱۴۱۳: ۱۳ / ۱۰۸)

بر اساس تعریف ین گروه، باغیان، تنها بر کسانی طلاق می‌شود که ضد امام عادل
مسلمان، قیام نمایند و وارد جنگ با دولت اسلامی شوند و با قیام بر لزله و تحرکات
خشونت‌آمیز، به مقلبله و معارضه با آن برخیزند و بیهی است بنابر ین تعریف، صرف خروج از
حاکمیت و قهر سیاسی و عدم حضور در عرصه‌های حکومتی، بغی گفته نمی‌شود.
بهر حال، می‌توان گفت، تعریف دوم که در میان فقها، مشهور است و قائلان بیشتری
دارد،^۱ با سخن و سیره امام علی (ع)، همخوانی بیشتری داشته، می‌توان برخی روایات را
تأیید کننده آن دانست؛ زیرا چنان که می‌دانیم، آن حضرت، به صرف جلیلی خوارج نهروان از
اردوگاه مسلمانان و به محض بگویی‌ها و مخلفت‌های گفتاری ین گروه، به مقلبله و جنگ
با آنان برنخاست و سهم آنان از بیت‌المال را قطع نکرد.

در روایات می‌خوانیم: روزی، درحالی که علی (ع) در مسجد مشغول سخنرانی بود مردی
از خوارج با قطع سخن آن حضرت، و در اعتراض به قضیه حکمیت، خطاب به آن حضرت
گفت: «لا حکم الا لله، امام در پاسخ فرمود: کلمة حق یری دبهها بلطلا» و افزود: «لکم
علینا ثلاث ألا نمنعکم مساجد الله أن تذکروا فیها اسم
الله ولا نمنعکم الفئ ما دامت ایدیکم معنا ولا نبداکم
بقتال؛ شما بر ما، سه حق دارد: یکی اینکه ملاح عبادت شما در مساجد خدا نشویم، دیگر
آنکه، ملامی که دست شما با ماست، ملاح برخورداری شما از فیه [و بیت‌المال] نگیریم و

۱. بلکه می‌توان گفت، تا آنجا که می‌دانیم کسی جز صاحب جواهر، به دیدگاه اول قائل نیست؛ زیرا اگرچه
علامه حلی، در کتاب تذکرة الفقهاء، همین دیدگاه را پذیرفته است، در کتاب ارشاد
الامان، به همان تعریف مشهور قائل شده است.

سوم آنکه آغازگر جنگ با شما نبئیم». (طوسی، ۳۵۱: ۷ / ۲۶۵)

ممکن است از جمله «مادامت ایدیکم معنا» برداشت شود که حضرت، قطع کردن سهمیه خوارج از بیت‌المال را منوط به همراهی آنان با جبهه حق کرده تا قنوت و توان رزمی آنان را در اختیار گرفته باشد و بنابراین به محض همراهی نکردن آنان با جبهه حق و خروج آن گروه از حاکمیت، بغی بودن آنان، تحقق می‌یافته است و این موضع‌گیری، تأیید کننده تعریف نخست از بغی است.

ولی چنان که می‌دانیم و بطحاطا تاریخی روشن است، گروه موسوم به خوارج، از همان ابتدا که به این نام، خوانده شده هیچ‌گاه، با جبهه حق نبوده و از هرگونه همراهی و مسألت آن حضرت دریغ می‌ورزیده و از این رو، از این جمله امام می‌توان فهمید که امام محفوظان سهم آنان از بیت‌المال را منوط به ماندن آنان از جمعیت مسلمانان، و اعلام اعلان استقلالشان دانسته است.

شماری از فقهای بزرگ نیز، از جمله مزبور همین معنا را برداشت کرده و از جمله شیخ طوسی در تفسیر آن نوشته است: «یعنی لستم بمنفردین» (طوسی، ۳۵۱: ۷ / ۲۶۵) و ملنداین لاریس که به منزله یکی از شروط تحقق بغی می‌داند:

أَنْ يَخْرُجُوا عَنْ قَبْضَةِ الْإِمَامِ، مَنْفَرْدِينَ عَنْهُ فِي بِلَدٍ أَوْ بَادِيَةٍ، فَمَا إِنْ كَانُوا مَعَهُ فِي قَبْضَةٍ، فَلْيَسُوا أَهْلَ بَغْيٍ. (بن‌لاریس، ۴۱۱: ۲ / ۱۵)

اینکه از حیطه نفوذ امام بیرون رفته و جداگانه در آبادی یا بیابانی گرد آیند و اما چنانچه در کنار امام و در حیطه حکومت او باشند، اهل بغی محسوب نمی‌شوند.

علامه حلی نیز، در دو موضع از کتابهای خود با عبارتی هم‌معنا عبارت بن‌لاریس، بر لزوم این شرط در تحقق بغی تأکید می‌ورزد. (حلی، ۴۱۷: ۹ / ۴۰۶ و ۴۰۷؛ همو، ۴۲۰: ۳ / ۲۲۹)

همچنین شیخ طوسی، پس از یادآوری این نکته که احکام بغی بر کسانی مترتب می‌شود که پراکنده کردن و از بین بردن جمعیت آنان، نیازمند دهنده کردن مال و تجهیز لشکر باشد و تأکید می‌کند که در صورت امکان بودن شمار معارضان و سهولت دستیابی به آنان، احکام اهل

بغی بر آنان صلیق نکرده، هملنه ددیگر آحاد جامعه، مشمول حدود و موازین شرعی خواهند بود. در ادامه می‌نویسد:

و اما ان كانت كثيرة ذات منعة لكنهم ما
خرجوا عن قبضة الامام فتأولوا و أتلفوا
ضمنوا و أقيمت عليهم الحدود . (طوسی، ۱۳۵۱: ۷ / ۲۶۸)

در صورتی که شمار معارضان زیاد و دارای قوت و قدرت باشند، ولی بسالین وجود، از دسترسی و حیطه نفوذ اما م خارج نشوند و با توجیه اقدامات خود، به اتلاف [اموال دیگران] اقدام نمایند، ضامن خواهند بود و حدود شرعی بر آنان جاری می‌گردد.

صاحب جواهر نیز، به صراحت می‌نویسد: «المراد من قوله عليه السلام: «مادامت
لیکم معنا»، علم الانفراد». (نجفی، ۱۳۶۲: ۲۱ / ۳۳۲)

بهر حال، بسیاری از فقها، تحقق بغی و مترتب شدن احکام مربوط به آن را، منوط به سه شرط زیر دانسته اند:

۱. معارضان، قدرتمند و قوی باشند به گونه‌ای که بازدارندگی و پراکنده کردن آنان، نیازمند صرف هزینه و تجهیز نیرو و اقدامات جنگی باشند و در صورت ناچیز بودن تعدد و ضعف و سستی در برنامه و نقشه آنان، باغی شمرده نمی‌شود و باید آنان را رهزن و در زمره محاربین دانست.^۱

۲. از دسترسی امام بیرون رفته در آبادی و یا بیابانی گردآیند و بنابراین چنانچه در قبضه امام و تحت نظارت و نفوذ او باشند باغی شمرده نخواهند شد.

۱. صاحب جو / هر در تعریف محارب می‌نویسد: كل من جرد السلاح او حمله
لاخافة الناس ولو واحد لو احد على وجه يتحقق به صدق
ارادة الفساد في الارض... محارب، هر کسی است که با کشیدن اسلحه یا حمل آن،
در پی ترسیدن مردم برآید هر چند دین کار، توسط یک نفر و برای ترسیدن یک نفر انجام شود،
به گونه‌ای که با کار او، این معنا تحقق یابد که اراده فساد در زمین دارد. (نجفی، ۱۳۶۲: ۲۱ / ۵۶۴) و
بر اساس قول مشهور، حد محارب آن است که بر اساس صلاحی دحاکم، یا کشته شود یا به دار آویخته
شود، یا دست راست و پای چپ او قطع گردد و یا تبعید شود. (بنگربده: همان: ۵۷۳)

۳. گرفتار شبهه‌ای نادرست بشوند و با توجیه و تأویلی که از نظر آنان صحیح است، به مخالفت با امام برخاسته، در مقابل او جبهه‌گیری کنند در غیر این صورت، این گروه افراد، رهازن خولندیدود و احکام محاربین درباره آنان اجرا می‌شود. (بنگريد-دبه: طوسی، ۱۳۵۱: ۷ / ۲۶۴ و ۲۶۵؛ ابن‌لاریس، ۱۴۱۱: ۲ / ۱۵؛ حلی، ۱۴۱۷: ۹ / ۴۰۶ و ۴۰۷؛ همو، ۱۴۲۰: ۳ / ۲۲۹)

مرحوم کاشف لغطا، افزون بر شروط یادشده، از دو شرط دیگر نیز سخن به میان می‌آورد: ۴. آنان را نتوان از طریق استدلال و مناظره و بحث و گفتگو از اقام خود بازداشت. ۵. با زیرکی و نفوذ میان آنان و بمطورکلی با کار دیگری غیر از جنگ، بازداشتن آنان از معارضه و مطیع‌کردنشان ممکن نباشد (کاشف لغطا، بی‌تا: ۲ / ۴۰۴)

بنظر می‌رسد شرط چهارم در نظر این فقیه، مبتنی بر چگونگی برخورد امام علی (ع) با خوارج نهروان است که پیش از اقام نظامی ضد آن گروه، عبدالله بن عباس را جهت گفتگو و مذاکره و اتمام حجت، روله دی‌مار با آنان نمود. (طوسی، ۱۳۵۱: ۷ / ۲۶۷؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۳ / ۳۴۳) ولی چنان‌که پیداست، این شرط و نیز شرط اخیر، نقشی در صدق عنوان باغی و تحقق بغی نداشته، مناسب است آنها را از مقدمات و اموری دلست که زمینه جنگ با آنان را فراهم می‌آورد. درباره شرط سوم نیز، باید گفت، این امر، تنها درباره خوارج نهروان و بخش‌هایی از لشکریان معاویه صادق است که گروه نخست پس از تن‌دادن امام علی (ع) به حکمیت، دچار شبهه شدند و گروه دوم در نتیجه فسادسازی‌ها و تبلیغات سوء معاویه، آن حضرت را در ریختن خون عثمان سهیم دلستند و چنان‌که می‌دانیم، طلحه و زبیر و حامیان آن‌دو، و نیز معاویه و شمار بسیاری از یاران و سربازان او، در جنگ با امیرالمؤمنین (ع)، هفتی جز مطامع دنیوی نداشته‌دو دچار هیچ‌گونه شبهه فکری و عقیدتی نبودند بر اساس روایتی، امام باقر (ع) جنگ‌های امام علی (ع) با معارضان زمان خود را عظیم‌تر [و دشوارتر] از جنگ‌های پیامبر (ص) با مشرکان زمان آن حضرت می‌دانند و در بیان دلیل آن می‌فرماید:

لأن أولئك كانوا جاهلية و هؤلاء قرؤا القرآن و عرفوا فضل أهل الفضل، فأثروا ما

أَتُوا بَعْدَ الْبَصِيرَةِ . (نوری، ۱۴۰۸: ۱۱/۶۶)

زیرا آنان، اهل جاهلیت بودند ولی اینان، قرآن می‌خواندند و برتری اهل فضیلت را می‌دانستند و پس از یافتن بصیرت، کردند آنچه کردند.

بنابراین، می‌توان دو شرط اول و دوم را در تحقق مفهوم بغی و صلیق باغی، کافی دانست.

امام عادل کیست؟

چنان‌که اشاره شد برخی فقها مله دشهیه دثلی، در تحقق مفهوم بغی، به‌صراحت، سخن از خروج بر امام معصوم به میان آورده‌اند (شهیه دثلی، ۱۴۱۰: ۲/۴۰۷) برخی دیگر نیز، مله‌د صاحب ریاض، هنگام بحث از شرط حضور امام معصوم در واجب شدن نماز جمعه می‌نویسد: «المتبادر منه حين أطلق المعصوم؛ هرگاه این کلمه به‌طور مطلق استعمال شود، متبادر از آن، امام معصوم است»، وی می‌افزاید: فقهیهی مله دفاضل توفی و محقق خولساری نیز، به این نکته تصریح کرده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۵: ۶/۲۴)

در این میان، علامه حلی، ضمن بحث درباره بغی، شروط نه‌گانه فیل را در صلیق عنوان امام، مورد اتفاق شیعه و سنی می‌داند: ۱. مکلف بودن، ۲. اسلام، ۳. عدالت، ۴. حریت، ۵. ذکوریت، ۶. علم، ۷. شجاعت، ۸. صاحب‌نظر بودن و داشتن کفایت سیاسی، ۹. داشتن سلامت شنوایی، بینایی و تکلم.

سپس از امور فیل، به‌منزله شروط مَنظَر شیعه نام می‌برد: ۱. داشتن سلامت کامل جسمی، ۲. قرشی بودن، ۳. برتری بر همه اهل زمان، ۴. منزب بودن از امور قبیح، ۵. منصوص بودن از طرف خدایا پیامبر یا کسی که امامت او را نص ثبیت کرده است، ۶. عصمت. (حلی، ۱۴۱۷: ۹/۳۹۸ - ۳۹۳)

چنان‌که از دو شرط اخیر در کلام علامه استفاده می‌شود، مقصود وی نیز از «امام» در مبحث بغی، امام معصوم علیه السلام است.

بر اساس ادله و شواهدی که اشاره خواهیم نمود، نیل ددر تعمیم احکام مربوط به بغی و باغیان، به شورشیان و خروج‌کنندگان بر حاکمیت فقیه جامع الشرایط، تردید نمود، ازجمله این

دلیل‌ها، روایاتی است که در اثبات ولایت فقیه، به آن استناد می‌شود، برای نمونه، می‌توان از مقبوله عمر بن حنظله نام برد که در بسیاری از کتب حدیثی نقل شده و فقها در مباحث گوناگون از آن بهره جسته‌اند براساس این حدیث، پس از آنکه امام صادق علیه السلام شیعیان را از مراجعه به حاکم جور، برای حل منازعات و مرافعات برحذر می‌دارد و از آنان می‌خواهد دبرای این منظور به علمی شیعی که حدیث ثمه و حلال و حرام آنان را بشناسد رجوع کنند می‌فرماید:

فاني قد جعلته عليكم حاكما فاذا حكم بحكمننا فلم يقبله منه، فانما استخف بحكم الله و علينا ردّ والراّد علينا الراّد علي الله و هو علي حد الشرك بالله. (کلینی، ۱۳۶۵: ۱/ ۶۸؛ طوسی، ۱۳۶۵: ۶/ ۲۱۸؛ حر عاملی، ۱۳۹۱: ۱/ ۲۳؛ طبرسی، ۱۴۰۳: ۲/ ۳۵۵؛ احسایی، ۱۴۰۵: ۴/ ۱۳۴)

من فرد واجد این شرایط را حاکم بر شما قرار دادم پس هرگاه او بر طبق حکم ما حکم نمود و شخص مراجعه‌کننده، حکم او را نپذیرفت، او حکم خدا را کوچک شمرده و ما را رد نموده است و هرکس، ما را رد کند، خداوند را رد کرده و رد کردن خداوند، در حد شرک و ورزیدن به اوست.

حال که براساس این مقبوله، نپذیرفتن حکم حاکم اسلامی در مسائل خرد قضایی، گنجه‌ی بس بزرگ شمرده می‌شود، بی‌تردید به فتنه‌گری، اقام بر لزله، رودرروی نظامی، جبهه‌گیری سیلسی، شورل بن مردم مقلیل او و دریک کلمه، خروج بر او. گنجه‌ی بزرگتر خوله دبود. می‌توان این سخن را موضع همه فقهایی دلسست که بفحوی، سخن از ولایت فقیه به میان آورده‌اند و از احاد جامعه خواسته‌اند او را در اجرای اموریاری نمیند از جمله شیخ مفید (م ۴۱۳ ق) که می‌نویسد:

فاما اقامة الحدود، فهو الي سلطان الاسلام المنصوب من قبل الله تعالى، و هم ائمة الهدي من آل محمد عليهم السلام و من نصبوه لذلك من الامراء والحكام، و قد فوّضوا النظر فيه الي فقهاء شيعتهم مع الامكان ... و يجب علي اخوانه من المؤمنين معونته علي ذلك اذا استعان بهم. (مفید، ۱۴۱۰: ۸۱۰)

اقامه و اجرای حدود الهی به سلطان اسلام که از ناحیه خداوند منصوب گردیده، واگذار شده و مصادیق آن، ائمه هدی از خلدان پیامبر ﷺ و امرا و حاکمانی هستند که ایشان، برای این منظور نصب نمایند و آنان [در زمان غیبت] نگرستن در این امر را به فقیهان شیعه واگذار کرده‌اند تا در صورت امکان، اقدام نمایند ... و برادران ایمانی چنین فقیهی واجب است در صورتی که از آنان طلب یاری کند، او را یاری نمایند.

سالار دیلمی (م ۴۶۳ ق) نیز، در مبحث امر به معروف و نهی از منکر می‌نویسد:

قد فَوَّضُوا عَلَيْهِمُ السَّلامَ الي الفقهَاء اقامة الحدود و الاحكام بين الناس ... و أمروا عامة الشيعة، بمعاونة الفقهاء علي ذلك. (دیلمی، ۴۱۴: ۲۶۴)

ائمه علیهم السلام، اقامه حدود و اجرای احکام را به فقیهان تفویض کرده‌اند ... و به عموم شیعیان دستور داده‌اند آنان را در این زمینه، یاری کنند.

شهید اول (م ۷۸۶ ق) با صراحت بیشتری می‌نویسد:

و الحدود و التعزيرات الي الامام و نائبه ولو عموماً، فيجوز حال الغيبة، للفقيه ... اقامتها مع المكنة، و يجب علي العامة تقويته و منع المتغلب عليه مع الامكان. (شهید اول، ۴۱۴: ۲/ ۴۷)

[اجرای] حدود و تعزیرات، مربوط به امام و نائب او است؛ هرچند نائب عام بنابر این، در عصر غیبت، برای فقیه جایز است در صورت توان، آنها را اقامه کند و بر عامه مردم نیز واجب است او را تقویت نمایند و با کسانی که در پی چیرگی بر او هستند، در صورت امکان، مقابله کنند.

شیخ دبا توجه به همین نکات است که فقیه برجسته‌ای ملن د کشف لغطا (م ۱۲۲۸ ق)

احکام و اثره بغی را شامل خروج کنندگان بر نائب عام امام می‌داند و به صراحت می‌نویسد:

يدخل في البغاة كل باغ علي الامام او نائبه الخاص او العام ممتنعة عن طاعته فيما امر به و ينهي عنه. (کاشف الغطاء، بی تا: ۴۰۴/ ۲)

در زمره باغیان است هر کس که بر امام یا نائب خاص و یا نائب عام او خروج نماید و از اطاعت او و اجرای امر و نهی او خودداری ورزد.

در عبارت‌های یکی از فقهای معاصر نیز آمده است:

كما يجب قتال الخارج علي المعصوم يجب قتال الخارج علي نائبه . (روحانی، ۱۴۱۳: ۱۳/۱۱۲)
همان‌گونه که جنگیدن با خروج‌کننده در مقابل معصوم واجب است، همین‌کار با خروج‌کننده بر نائب او نیز، واجب است.

در این زمینه می‌توان از برخی روایات نیز، به منزله تأیید کننده بهره گرفت. از جمله در روایتی بنابر نقل شیخ طوسی از امام باقر (ع) آمده است:

ذكرت الحرورية عند علي (ع)، فقال: إن خرجوا علي امام عادل او جماعة فقاتلوهم، و ان خرجوا علي امام جائر فلا تقاتلوهم (حر عاملی، ۱۳۹۱: ۱۱ / ۶۰)

پیش علی (ع)، سخن از حروریه^۱ به میان آمد، حضرت فرمود: اگر آنان ضد امامی عادل یا گروهی از مسلمانان خروج کردند، با آنان بجنگید و چنانچه ضد حاکمی جائر قیام نمودند، با آنان وارد جنگ نشوید.

عبارت این روایت، از دو جهت تأیید کننده معنای ملست، یکی اینکه در آن، سخن از «امام عادل» به صورت نکره و در مقابل حاکم جائر به میان آمده که شمول ظله‌ری آن، دربرگیرنده هر حاکم عادل است؛ و دیگر، تعبیر «او جماعة» است که بی‌تردید ایدان نزدیک به یقین، مراد از آن گروهی از مسلمانان^۲ دهه مورد حمله و تعرضی واقع شده اند در روایتی دیگر نیز می‌خوانیم: پیامبر اکرم (ص) خطاب به علی (ع) فرمود:

يا علي! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ كَتَبَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ الْجِهَادَ فِي الْفِتْنَةِ مِنْ بَعْدِي كَمَا كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادَ مَعَ الْمُشْرِكِينَ مَعِيَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ

۱. حروریه منسوب است به حروراء و آن نام جلی است بیرون کوفه که گروهی از خوارج، نخستین اجتماع اعتراض‌آمیز خود را در آنجا تشکیل دادند (بنگرید به: ابن منظور، ۱۴۱۶: ۳ / ۲۰)

الله! و ما الفتنة التي كتب علينا فيها
الجهاد؟ قال: فتنة قوم يشهدون أن لا اله
الا الله و أني رسول الله و هم مخالفون لسنتي و
طاعنون في ديني (همان: ۶۱)

ای علی! خداوند درباره فتنه‌ای که پس از من رخ می‌دهد، جهاد را بر اهل ایمان واجب کرده است؛ همان‌گونه که بر آنان واجب کرده است همراه من، با مشرکان جهاد نمایند، عرض کردم ای رسول خدا! فتنه‌ای که خداوند، جهاد را درباره آن بر ما واجب کرده چیست؟ فرمود: فتنه کسانی که [در زمره مسلمانان هستند و] به وحدانیت خدا و اینکه من پیامبر او هستم شهادت می‌دهند؛ و حال آنکه با ستم مخالفند و به دینم ضربه می‌زنند

پس از این سخن پیامبر ﷺ، علی علیه السلام پرسید: حال که آنان، به وحدانیت خدا و پیامبری شما گواهی می‌دهند، پس بر چه اساس با آنان بجنگیم؟ و حضرت، بسان ضابطه‌ای کلی فرمود:

علي احداثهم في دينهم و فراقهم لامري و
استحلالهم دماء عترتي. (همان)
مبارزه شما با آنان، بر اساس بدعت‌هایی است که در دینشان به وجود می‌آورند و به این سبب است که از فرمان من جدا شده [آن را اطاعت نمی‌کنند] و ریختن خون خاندان مرا، حلال می‌شمرند.

و برخی روایات، شیوه مقابله امام علی علیه السلام با معارضان و فتنه‌گران به‌ظاهر مسلمان را فقط مخصوص زمان آن حضرت دانسته و به‌منزله سیره‌ای جاری در همه زمان‌ها مطرح کرده‌اند از جمله، در روایتی معتبر از قول عبدالرحمن بن حجاج می‌خوانیم که وی گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: در جنگ علی علیه السلام با اهل قبله، برکت بزرگی بود، اگر آن حضرت با اهل قبله نمی‌جنگیده هیچ‌کس پس از او نمی‌دانست، چگونه با آنان رفتار نماید (حر عاملی، ۱۳۹۱: ۱۱ / ۶۰)

چگونگی رفتار نظام اسلامی با باغیان

حال که بر اساس ادله و قرآن و احکام اهل‌بغی، به شورشیان و خروج‌کنندگان بر حاکمیت فقیه جامع‌الشروط باقی‌نمی‌ماند مناسب است به بررسی

چگونگی تعامل و رفتار نظام اسلامی با آنان بپردازیم. بیا بگفت، در این زمینه، مسأله مهمی قبل از طرح است که بررسی هر یک از آنان، یکی پس از دیگری، ضروری است.

یک. مذاکره با باغیان و ارشاد آنان، پیش از اقدام نظامی

بر حاکم اسلامی لازم است پیش از هرگونه اقدام نظامی و لتظامی مقابل باغیان، آنان را ارشاد و راهنمایی کند تا چنانچه حقی از آنان پلیمال شده، احقاق گردد، یا اگر دچار بهام و شبهه‌ای هستند برطرف شود.

علامه حلی در این زمینه می‌نویسد:

نبرد با باغیان پس از آن واجب است که کسی بمسوی آنان گسیل شود تا از سبب خروجشان، پرس‌وجو کند و شبهه [احتمالی] آنان را روشن و برطرف نماید و راه صواب را برای ایشان روشن سازد.

وی در استدلالات بر ضرورت این کار نیز می‌نویسد:

لان الغرض كفهم و دفع شرهم، فاذا أمكن
بمجرد القول لم يعدل الي القتل. (حلی، ۱۴۱۷: ۹ / ۴۱۰)

زیرا هدف از جنگ با این طایفه، بازداشتن آنان [از اقدامات خود] و جلوگیری از شر ایشان است، بنابراین، چنانچه رسیدن به این هدف، تنها با گفتگو امکان‌پذیر باشد، نباید به قتل [و اقدام نظامی] متوسل شد.

بنظر می‌رسد آنچه علامه و دیگر فقها در این زمینه می‌تولند به آن استناد کنند یکی

آیه شریفه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا
بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي
تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ ...» (حجرات / ۹) است که به صراحت فرمان

داده است، پیش از جنگ و درگیری، به گزینه صلح و اقدامات مسلمات‌آمیز، توجه شود؛ و دیگری سیره امام علی (علیه السلام) است که هیچ‌گاه بدون نصیحت و ارشاد و اتمام حجت با دشمنان، به نبرد با آنان برخاست، چنان‌که برای این منظور، عبدالله بن عباس را روله دیار با خوارج

نمود و رهنمودهای لازم را در این باره ارائه کرد. (بنگريد دبه: طوسی، ۳۵۱: ۷ / ۲۶۷؛ مجلسی، ۴۰۴: ۳۳ / ۳۴۳)

دو. مقابله نظامی و انتظامی با آنان

آراء فقهاء، در جواز، بلکه وجوب جنگی بن با باغیان پس از تذکرات لازم و اتمام حجت با ایشان، مشترک است، شیخ طوسی می‌نویسد:

جاز للامام قتاله و مجاهدته . (طوسی، بی‌تا: ۲۹۶)
برای امام جنگ و جهاد با اهل بغی، جایز است.

وی در جای دیگری می‌نویسد:

لا خلاف ان قتال اهل البغي واجب. (همو، ۳۵۱: ۷ / ۲۶۳)

در اینکه جنگیدن با باغیان واجب است، اختلافی نیست.

در عبارت‌های ابن‌لاریس حلی نیز، آمده است: «جاز للامام قتاله و مجاهدته». (ابن‌لاریس، ۴۱۱: ۲ / ۱۵) علامه حلی نیز، در این باره ادعای اجماع می‌کند و می‌نویسد: «قتال اهل البغي واجب بالاجماع و النص». (حلی، ۳۳۳: ۲ / ۹۸۳؛ همو، ۴۱۷: ۹ / ۳۹۱)

مقصود وی از نص، پیش از هر چیز، آیه نهم سوره حجرات است که بر اساس مضمون آن، لازم است، در صورتی که باغیان، تن به آشتی نهند با آنان جنگید. گرچه بر اساس نوشته بسیاری از مفسران، شأن نزول این آیه وقوع درگیری میان دو گروه از دو قبیله اوس و خزرج است، (طبرسی، ۴۱۵: ۹ / ۲۲۰؛ نیز بنگريد دبه: طوسی، ۴۰۹: ۹ / ۳۱۵) و بر حسب ظاهر، ارتباط روشنی با موضوع بحث ما، یعنی خروج گروهی از مسلمانان مقابل امام عادل ندارد، با توجه به اینکه پیامبر ﷺ پس از نزول این آیه، اشاره به جنگ‌های امام علی علیه السلام با باغیان نموده، و برخی ثمه علیه السلام نیز، در مسئله وجوب مقابله با باغیان به آن استناد نموده اند فقیهان نیز به پیروی از ایشان، آن را دلیلی بر این حکم دانسته اند (بنگريد دبه: ۱۰۶)

طوسی، ۳۵۱: ۷ / ۲۶۷؛ حلی، ۱۹۷: ۹ / ۴۱۰؛ زنجفی، ۳۶۲: ۲۱ / ۳۳۳) براساس روایتی که در منابع متعددی نقل شده، و در مبحث جهاد به خبر آسیاف مشهور است، امام صادق علیه السلام، یکی از جنگ‌های مورد نظر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را جنگ با باغیان شمرد و پس از استناد به آیه مزبور در این زمینه، فرمود:

فلما نزلت هذه الآية قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ان منكم من يقاتل بعدي علي التأويل كما قاتلت علي التنزيل فسئل النبي صلی الله علیه و آله من هو، فقال: خاصف النعل يعني امير المؤمنين... . (بنگريد به: كليني، ۳۶۵: ۵ / ۱۰؛ طوسی، ۱۳۶۵: ۴ / ۱۱۴؛ صدوق، ۴۰۳: ۱ / ۲۷۴؛ عیاشی، ۳۸۰: ۱ / ۳۸۵؛ قمی، ۴۰۴: ۲ / ۳۲۱؛ حر عاملی، ۳۹۱: ۱۸ / ۱۱)

چون این آیه فرود آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس از من، برخی از شما، درباره تأویل [و تفسیر] قرآن می‌جنگد، همان‌گونه که من در مورد اصل نزول آن جنگیدم از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیده شد: مقصود شما از آن برخی کیست؟ فرمود: تعمیرکننده و دوزنده کفش، یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام.

و در روایتی از امام علی علیه السلام می‌خوانیم:

القتال قتالان: قتال الفئة الباغية حتي يفيؤا و قتال الفئة الكافرة حتي تسلموا. (حمیری قمی، بی‌تا: ۶۲، حر عاملی، ۳۹۱: ۱۱ / ۶۲)
جنگ و جهاد بر دو قسم است: جهاد با باغیان تا اینکه [به حق] برگردند و جهاد با کافران، تا اینکه به اسلام گردن‌نهند.

ممکن است گفته شود، براساس سخن صریحی که از امام علی علیه السلام در نهج البلاغه آمده، آن حضرت، از کشتار خوارج پس از خودنهی فرموده است و این سخن با آنچه گذشت، بمنظر سازگار نیست. عبارت نهج البلاغه چنین است:

لا تقتلوا الخوارج بعدي فليس من طلب الحق فأخطاه كمن طلب الباطل فأدركه يعني معاويه و اصحابه . (علم الهدی، بی‌تا: ۹۴؛ حر عاملی، ۳۹۱: ۱۱ /

(۶۳)

پس از من، اقدام به قتل خوارج نکنید، زیرا کسی که جویای حق باشد ولی در این مورد دچار خطا شود مانند کسی نیست که در پی باطل باشد و به آن دست یابد، یعنی معاویه و همراهانش.

ولی بیدگفت، افزون بر اینکه این حدیث، ناظر بر گروهی از باغیان است نه همه آنان، منظور از خوارج در آن، به قرینه اینکه در برابر اصحاب صفین قرار داده شده اند تنها خوارج نهروان، دو لف و لام آن، لف و لام عهد است. بنابراین بیدسخن مزبور را قضیه خارجی‌های شمرد که در صورت اثبات صواب آن، مبتنی بر مصلحتی است که در شرایط آن زمان، امام علیه السلام بدان نظر داشته است و به هیچ وجه نمی‌توان آن را به همه زمان‌ها تعمیم داد و بر اساس آن، در وجوب جهاد با باغیان که در حد کافی پشتوله قرآنی و حدیثی دارد و حتی برخی آن را اجماعی دانسته اند تردید نمود.

سه. سرنوشت جنازه‌های باغیان پس از نبرد

در اینکه اگر کسی از نیروهای جبهه حق و سربازان امام عادل، در کارزار با باغیان کشته شود، شهید و بی‌نیاز از غسل و کفن است، بحثی نیست. صاحب جواهر در بحث بغی، به اتفاق نظر فقها در این باره اشاره می‌کند و می‌نویسد: «المقتول مع العادل شهید لا یغسل و لا یکفن بل یصلی علیه بلاخلاف اجده فیه». (نجفی، ۱۳۶۲: ۲۱ / ۳۳۸) و اما در اینکه آیا جنازه‌های افراد جبهه مقابل، مشمول غسل و کفن می‌باشند و بر آنها نماز خوانده می‌شود یا خیر، اختلاف است.

برخی مانند شیخ طوسی و علامه حلی، در برخی کتب خود، قول نخست را ترجیح داده اند (طوسی، ۱۳۵۱: ۷ / ۲۷۸؛ حلی، ۱۳۳۳: ۱ / ۴۳۴) در حالی که در برخی دیگر از آثار خویش، قول دوم را برگزیده اند (طوسی، ۱۳۹۷: ۱ / ۷۴، حلی، ۱۳۹۵: ۲ / ۲۹۹) بعضی نیز، مانند کشف لغطا، تنها بر قول دوم تأکید نموده اند (کشف لغطا، بی‌تا: ۲ / ۴۰۴)

به نظر می‌رسد این اختلاف از اختلاف آراء فقها درباره کفر یا عدم کفر باغیان، به جهت خروج بر امام عادل نشأت گرفته باشد موضوعی که بررسی همه‌جانبه آن نیازمند تحقیقی

دیگر است؛ هر چند دمی‌توان عجلتاً، کافر نبودن این گروه را به دلیل برخی روایات، از جمله، روایتی که در فیل خوله دآمد ترجیح داد.

انه سئل عن الذين قاتلهم من اهل القبلة
أكافرون هم؟ قال ﷺ: كفروا بالاحكام و
كفروا بالنعم كفرا ليس ككفر المشركين
الذين دفعوا النبوة و لم يقرؤا بالاسلام
ولو كانوا كذلك ما حلت لنا مناكحتهم ولا
ذبائهم ولا مواريتهم. (توری، ۴۰۸: ۱۱/۶۶)

از علی ﷺ پرسیده شد: آیا کسانی که اهل قبله [و مسلمان] بودند و حضرت با آنان
جنگید، در زمره کفران هستند؟ حضرت، در پاسخ فرمود: آنان، نسبت به احکام و
نعمت‌ها [ای الهی] کفر ورزیدند و کفر آنان، همانند کفر مشرکان نیست که نبوت را
رد کرده به اسلام اقرار ننمودند. اگر این گروه، بسان مشرکان، کافر شمرده
می‌شدند، ازدواج با آنان و نیز فبیحه‌ها و میراث‌های آنان، برای ما حلال نبود.

در روایتی دیگر آمده است:

أن علياً لمّا هزم الناس يوم الجمل قالوا
له: يا امير المؤمنين! ألاتأخذ اموالهم؟
قال: لا لأنهم تحرموا بحرمة الاسلام فلا يحل
اموالهم... . (طوسی، ۱۳۵: ۷/۲۶۶)

چون در جنگ جمل، باغیان، شکست خورده، فرار نمودند، به امیرالمؤمنین
عرض شد: آیا اموالشان را مصادره نمی‌کنید؟ فرمود: خیر، زیرا آنان از حرمت
اسلام برخوردارند؛ بنابراین، روا نیست به اموالشان دست‌درازی شود.

افزون‌براین، می‌توان گفت، مقتضای نصوص فراوانی که به موجب آنها، اشخاص، به صرف
گفتن شهادتین، مسلمان شمرده می‌شوند آن است که احکام اسلام را بر گروه یادشده، بار
کنیم، و به حکم استصحاب، مادامی که دلیل قطعی بر خلاف آن یافت نشده، آنان را محکوم
به کفر نمی‌کنیم.

لبته بی‌بیهی است این سخن، درباره باغی‌لی صلاقی است که به دلیل سبّ ائمه ﷺ در زمره
ناصبیان نباشند و یا به لکار ضروریات دین اقدام ننمایند.

چهار. سرنوشت اموال آنان

بنابر ظاهر برخی روایات، اموال باغیان، دارای حرمت است و نبیلا دمصادره شود. یکی از سربازان امام علی (ع) در جنگ جمل به نام ابوقیس، می‌گوید: [پس از پایان جنگ] علی (ع) صدای زد: هرکس مال خود را یافت، بردارد. مردی، طشت خود را که مادر آن غذا پخته بودیم دید. از او خواستیم تا پختن غذا صبر کند ولی او صبر نکرد و با پای خود آن را لملخت و برد. (همان)

بر اساس روایت دیگری که شیخ طوسی، به سند خود از مروان بن حکم نقل می‌کند وی می‌گوید: پس از آنکه علی (ع) ما را در کنار بصره، فراری داد [و پیروز شد]، اموال مردم را به آنان باز گردانید... در این میان مردی از حضرت تقاضا کرد اموال و اسیران، بین سربازان تقسیم شود و چون این درخواست را عه زبانی تکرار کردند حضرت [جهت فرونشاندن تقاضای آنان] فرمود:

أَيُّكُمْ يَأْخُذُ أَمْ الْمُؤْمِنِينَ فِي سَهْمِهِ؟ (صدق، بی تا: ۱ / ۱۵۴)

کدام یک از شما، ام المؤمنین [عایشه] را در سهم خود برمی‌دارد؟

از این رو، یکی از فقهای پیشین می‌نویسد:

روا نیست اموال باغیان، به غنیمت گرفته شود و همانند اموال کافران حربی تقسیم گردد. من فقیهی که با این حکم مخالفت کرده باشد، سراغ ندارم (علم‌الهدی، ۴۱۷: ۴۴۳)

لبنه بر اساس برخی روایات مستدل، بدین وسیله، امام علی (ع) بر مغلوبان جنگ جمل منت نهاده و به‌خاطر برخی مصلح، آنان را عفو کرده است؛ از جمله طبق روایتی که شیخ صدوق به سند خود، از عبدالله بن سلیمان نقل می‌کند می‌گوید: من نحوه رفتار امام علی (ع) با اموال اصحاب جمل را با امام صادق (ع) در میان گذاشتم؛ ایشان فرمود: علی (ع) بر آنان منت نهاده، همان‌گونه که رسول خدا (ص) بر مکیان منت نهاده. علی (ع)، اموال آنان را مصادره نکرد، چون می‌دانست به‌زودی دولت باطل، بر شیعیان چیره می‌شود. هدف حضرت این بود که با شیعیان

نیز، به‌شیوه او رفتار شود. اگر علی علیه السلام همه اهل بصره را می‌کشت و اموالشان را مصادره می‌کرد، برای او حلال بود؛ ولی او بر آنان منت نهاد تا پس از او، بر شیعیانش منت گذارد [و اموالشان را مصادره نکنند]. (ص‌موق، بی‌تا: ۱/۵۴؛ حرّ عاملی، ۳۹۱: ۱۱/۵۸ و ۵۹)

بر اساس روایت دیگری از امام باقر علیه السلام آن حضرت فرمود:

لولا أن علياً عليه السلام سار في أهل حربته بالكفّ عن السبي و الغنيمه للقيت شيعة من الناس بلاء عظيم... والله لسيرته كانت خيراً لكم مما طلعت عليه الشمس (حرّ عاملی، ۳۹۱: ۱۱/۵۹)

اگر سیره علی علیه السلام در مورد دشمنان جنگی خود، این نبود که از اسارت [زنان و فرزندان] و به غنیمت‌گرفتن اموال آنان خودداری کند، شیعیانش، از ناحیه مردمان [مخلاف] دچار بلا و مصیبت بزرگی می‌شدند... به خدا سوگند! سیره آن حضرت برای شما، از آنچه خورشید بر آن طلوع کرده، بهتر است.

بنابراین، بلیه‌چگونگی برخورد با اموال باغیان را منوط به تشخیص و صلاحیت امام و حاکم اسلامی دانست. بیهی است تصمیم در این باره، می‌تواند با توجه به شرایط و اوضاع و احوال زمانه، متفاوت باشد.

پنج. چگونگی رفتار با زنان و کودکان آنان

بر اساس روایت اخیر و برخی دیگر روایات، زنان و کودکان باغیان به اسارت در نمی‌آیند و با آنان، همانند زنان و کودکان کافران حربی رفتار نمی‌شود. این مطلبی است که بسیاری از فقها بر آن تأکید کرده، یا درباره آن اجماع نموده‌اند (بنگرید به: طوسی، بی‌تا: ۲۹۷؛ همو، ۳۵۱: ۷/۲۷۰؛ همو، ۴۰۰: ۳۱۵؛ همو، ۴۰۴: ۲۶۴؛ ابن‌براج، ۴۰۶: ۱/۳۳۵؛ ابن‌دریس، ۴۱۱: ۲/۱۶؛ محقق حلی، ۴۰۹: ۱/۲۵۷؛ علامه حلی، ۴۱۴: ۹/۴۲۶)

گفتنی است، بر اساس فقه اسلامی، احاد جامعه لازم است، به دو نکته مهم درباره نحوه مقابله با باغیان و شورشان بر امام عادل توجه کنند:

نخست اینکه در صورتی که حاکم اسلامی برای مقابله با باغیان آنان را فراخواند دعوت او را اجابت کرده، در مقابله با آنان و خنثی‌کردن ترفندها و توطئه‌هایشان کوتاهی نکنند.

شیخ طوسی، پس از تعریف باغی و تبیین نقش امام، بر لر باغیان می‌نویسد:

و يجب علي من يستنهضه الامام في قتالهم
النهوض معه و لايسوغ له التأخر عن ذلك.
(طوسی، بی تا: ۲۹۷)

بر کسانی که امام آنها را جهت جنگ با باغیان فرا می‌خواند، واجب است او را همراهی کنند و تأخیر در این کار جایز نیست.

وی، در تعلا دیگری از کتاب‌هایش نیز، بر این نکته تأکید کرده است. (بنگرید به:

طوسی، ۴۰۴: ۲۴۴، ۴۰۰ و ۲۱۵)

قاضی، بن راج نیز می‌گوید:

بر مؤمنین واجب است، هرگاه امام آنان را به نبرد با باغیان فراخواند و برای این منظور، از آنان طلب یاری کرد، او را اجابت نمایند و برای هیچ‌یک از آنان، تأخیر در این کار، جایز نیست. (بن راج، ۴۰۶: ۱ / ۳۲۵)

بن لدریس نیز، در سخنی مشابیه، بر این نکته تأکید می‌کند (بن لدریس، ۴۱۱: ۲ / ۱۵)
علامه حلی، افزون بر بیان آنچه دیگران گفته اند کوتاهی در این زمینه را گناه کبیره شمرده،
می‌نویسد: «والتأخير عن قتالهم كبيرة». (حلی، ۴۱۷: ۹ / ۴۱۲)

نکته دوم آنکه بر آحاد جامعه اسلامی لازم است از هرگونه اقدام خودسرانه ضد باغیان خودداری کنند و بدون دعوت و فراخوان حاکم اسلامی، به مبارزه نظامی با آنان برخیزند.
شیخ طوسی، به صراحت می‌نویسد:

لايجوز لاحد قتال اهل البغي الا بامر الامام.
(طوسی، بی تا: ۲۹۷)

جنگ با باغیان، بدون دستور امام، برای احادی جایز نیست.

وی در جای دیگر می‌نویسد:

ان قاتلنا تبع لقتال الامام و ليس لنا
الانفراد بقتالهم. (همو، ۱۳۵: ۷ / ۲۶۳؛ همو، ۴۰۴: ۲۴۴)
جنگ ما با باغیان، تابع جنگ امام با ايشان است و ما حق نداریم، به‌طور

مستقل وارد جنگ با آنان شویم.

قاضی ابن‌برّاج و ابن‌لاریس نیز، هریک، به‌گونه‌ای بر آن تصریح کرده‌اند (ابن‌برّاج، ۴۰۶: ۱/۳۳۵؛ ابن‌لاریس، ۴۹۱: ۲/۱۵).
بمطور کلی، جلوگیری از اختلال نظام و پرهیز از هرگونه هرج‌ومرج در این زمینه، از امور مهمی است که بدون رعایت قولین و پیروی از حاکم اسلامی، میسر نیست و در تأکید بر آن، افزون‌بر آیاتی ملند آیة: «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (نساء / ۵۹) می‌توان به روایات زیر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز، استناد نمود:

من کره من امیره شیئا فلیصبر، فانه من خرج من طاعة السلطان شبرا مات مיתה جاهلیة. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۹ / ۳۳۱)
هرکس نسبت‌به برخی از کارهای امیر و سرپرست خود، ناخشنود است، شکیبایی نماید [و از اطاعت او سرباز نزد] زیرا هرکس، به اندازه یک وجب، از اطاعت سلطان [عادل] بیرون رود، به مرگ جاهلی می‌میرد.
من خرج من الطاعة و فارق الجماعة فمات، مات مיתה جاهلیة. (همان)
هرکس از اطاعت [پیشوای عادل] و از همراهی با امت اسلامی، بیرون رود و [به همین حالت] بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است.
من فارق الجماعة شبرا فمات فمیتته جاهلیة. (همان)
هرکس به اندازه یک وجب از امت اسلامی جدا شود، و [در همین حالت] بمیرد، مرگ او به مرگ جاهلی خواهد بود.

نتیجه

بر اساس دیدگاه مشهور و قبل دفاع در بین فقها، بلغیان به کسلی طلاق می‌شود که ضد پیشوای عادل، قیام نمایند و با اقدامات بر لزله و تحرکات خشونت‌آمیز، به مقبله و معارضه با حاکمیت وی برخیزند البته تحقق بغی و خروج بر پیشوای عادل، مشروط بر آن است که

این گروه، در مکان و تشکیلاتی جداگانه گرد آیند و در عرف سیاسی، دارای قدرت و شوکت باشند به گونه ای که فروزشدن قتنه آنان، بدون تجهیز افراد و اعزام نیروی نظامی میسر نباشد و در صورتی که معارضان، فداکاری از این دو شرط باشند مشمول احکام مربوط به محاربان خواهند بود.

بر اساس قرآن و شواهد گوناگون، می توان احکام مربوط به خروج کنندگان بر امام معصوم (علیه السلام) را به خروج کنندگان و شورشیان بر ولی فقیه نیز تعمیم داد. و با توجه به نصوص قرآنی و روایی، لازم است حاکمیت اسلامی قبل از هرگونه اقدام مقلبل باغیان، آنان را ارشاد و راهنمایی کرده در صورت عدم طاعت، با آنان وارد جنگ شود. همه فقها بر این راهبرد، هم رأی دارند بر اساس آنچه از روایات و سیره امام علی (علیه السلام) استفاده می شود، باغیان، محکوم به کفر نیستند و در صورت صلاح دید حاکم اسلامی، اموال آنان مصادره نمی شود و زنان و فرزندانشان نیز به اسارت در نمی آیند.

چنانچه حاکم اسلامی مردم را به مقبله با باغیان فراخواند طاعت از او واجب و کوتاهی در این امر جلیز نیست. همچنان که بر احاد مردم واجب است از هرگونه اقدام خودسرانه ضد باغیان پرهیز نمایند.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن اثیر، مبارک بن محمد، ۱۳۶۴، *النهاية في غريب الحديث*، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
۳. ابن ادریس حلی، محمد بن احمد، ۱۴۱۱ق، *السرائر*، قم، نشر اسلامی، چ دوم.
۴. ابن براج، عبدالعزیز، ۱۴۰۶ق، *المهذب*، قم، نشر اسلامی.
۵. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، ۱۳۲۸، *متشابه القرآن*، بیدار.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۶ق، *لسان العرب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۷. احسایي، ابن ابی‌الجمهور، ۱۴۰۵ ق، *عوالي الالٰی*، قم، سید الشهدا.
۸. انصاري، محمدعلي، ۱۴۱۵ ق، *الموسوعة الفقهية الميسره*، قم، مجمع الفكر الاسلامي.
۹. حرّ عاملي، محمد بن حسن، ۱۳۹۱ ق، *وسائل الشیعة*، بیروت، دار احیاء التراث العربي.
۱۰. حميري قمي، عبدالله بن جعفر، بیتا، *قرب الاسناد*، تهران، انتشارات کتابخانه نینوی.
۱۱. دیلمی، سلار بن عبدالعزیز، ۱۴۱۴ ق، *المراسم العلیة*، قم، المعاونة الثقافية للمجمع العالمي لاهل‌البيت.
۱۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، *مفردات الفاظ القرآن*، بیروت، دارالسلامية.
۱۳. روحانی، سید محمدصادق، ۱۴۱۳ ق، *فقه الصادق*، قم، دارالکتاب.
۱۴. شهید اول، محمد بن مکی، ۱۴۱۴ ق، *الدروس الشرعية*، قم، نشر اسلامي.
۱۵. _____، ۱۴۱۱ ق، *اللمعة الدمشقية*، قم، دارالفکر، چ اول.
۱۶. شهید ثانی، زین‌الدین، ۱۴۱۰ ق، *الروضة البهیة*، قم، داوري.
۱۷. _____، ۱۴۱۶ ق، *مسالك الافهام*، قم، پاسدار اسلام.
۱۸. صدوق، محمد بن علي، ۱۴۰۳ ق، *الخصال*، قم، نشر اسلامي.
۱۹. _____، بیتا، *علل الشرايع*، قم، انتشارات مكتبة الداوري.
۲۰. طباطبایي، سیدعلي، ۱۴۱۵ ق، *رياض المسائل*، قم، نشر اسلامي.
۲۱. طبرسي، احمد بن علي، ۱۴۰۳ ق، *الاحتجاج*، مشهد، نشر مرتضي.

۲۲. طبرسي، فضل بن حسن، ۱۴۱۵ ق، **مجمع البيان**، بيروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات.
۲۳. طريحي، فخرالدين، ۱۴۰۸ ق، **مجمع البحرين**، مكتب نشر الثقافة الاسلامية.
۲۴. طوسي، محمد بن حسن، ۱۴۱۷ ق، **الخلافة**، قم، نشر اسلامي.
۲۵. _____، **بيتا، النهاية**، بيروت، دارالاندلس.
۲۶. _____، ۱۳۵۱، **المبسوط**، تهران، المكتبة المرتضوية.
۲۷. _____، ۱۴۰۰ ق، **الاقتصاد**، قم، چاپخانه خيام.
۲۸. _____، ۱۴۰۴ ق، **الرسائل العشر**، قم، نشر اسلامي.
۲۹. _____، ۱۴۰۹ ق، **التبيان في تفسير القرآن**، مطبعة مكتب الاعلام اسلامي.
۳۰. _____، ۱۳۶۵، **تهذيب الاحكام**، تهران، دارالكتب الاسلامية.
۳۱. حلي، يوسف بن مطهر [علامه]، ۱۴۲۰ ق، **تحرير الاحكام**، قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام.
۳۲. _____، ۱۴۱۵ ق، **مختلف الشيعة**، قم، نشر اسلامي.
۳۳. _____، ۱۳۳۳ ق، **منتهي المطلب**، تبريز، نشر حاج احمد.
۳۴. _____، ۱۴۱۷ ق، **تذكرة الفقهاء**، قم، مؤسسه اهل البيت.
۳۵. _____، ۱۴۱۰ ق، **ارشاد الازمان**، قم، نشر اسلامي.
۳۶. علم الهدى (سيدمرتضي)، علي بن حسين، ۱۴۱۷ ق، **مسائل الناصريات**، تهران، رابطة الثقافة والعلاقات الاسلامية.

۳۷. _____ ، بیتا، *نهج البلاغه*، قم، دارالهجرة.
۳۸. عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰ق، *تفسیر عیاشی*، تهران، چاپخانه علمیه.
۳۹. فیروزآبادی، مجدالدین، ۱۴۱۲ ق، *القاموس المحيط*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۴۰. قمی، علی بن ابراهیم، ۱۴۰۴ ق، *تفسیر قمی*، قم، مؤسسه دارالکتاب.
۴۱. کاشف الغطاء، جعفر، بیتا، *کشف الغطاء*، اصفهان، مهدوی.
۴۲. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵، *الکافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۴۳. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴ ق، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسة الوفاء.
۴۴. محقق حلّی، جعفر بن حسن، ۱۴۰۹ ق، *شرايع الاسلام*، تهران، استقلال.
۴۵. مفید، محمد بن نعمان، ۱۴۱۰ ق، *المقنعة*، قم، نشر اسلامی.
۴۶. نجفی، محمدحسن، ۱۳۶۲، *جواهر الکلام*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۴۷. نوری، حسین، ۱۴۰۸ ق، *مستدرک الوسائل*، قم، مؤسسه آل‌البیت.

